

نظام تنشی و ارزشی از دیدگاه نشانه-معناشناسی سیال الگوی جهت تحلیل گفتمان ادبی

حمید رضا شعیری

معناهایی که ارزش آفرین نیز هستند، جز از طریق شناسایی فرآیند تنشی متن میسر نیست. بر این اساس، در این مقاله سعی خواهیم نمود تا با رویکردی نشانه-معناشناختی و با تکیه بر کارکرد تنشی و ارزشی زبان، به ارایه الگوی تحلیلی از گفتمان ادبی در شعر «قنوس» نیما پردازیم.

مطالعه‌ی فرآیند تنشی گفتمان^۲

ارجاع به دیدگاه پدیدارشناختی در مطالعات مربوط به نشانه از آنجا ناشی می‌شود که نشانه-معناشناسان فرانسوی در دهه هشتاد به این موضوع بسیار مهم پی بردند که دیگر صورت‌گرایی محض و یا رابطه صرف مکانیکی بین دال و مدلول نمی‌تواند پاسخگوی بسیاری از مسایل دخیل در بررسی ساز و کارهای مربوط به دنیای نشانه-معناها^۴ باشد. چرا که بدون در نظر گرفتن «موقعیت انسانی»، جنبه وجودی نشانه، ارتباط حسی-ادراکی با چیزها، به ویژه تجربه زیستی و منحصر به فردی که در تلاقی با هر نشانه شکل می‌گیرد و ضامن سیالیت معناست، چگونه می‌توان به بررسی نظامهای گفتمانی پرداخت؟ گفتمان فرآیندی پویا، جهت‌مدار و هدفمند است که در آن همواره عاملی انسانی به عنوان رابط بین دال و مدلول، با توجه به شرایط و بافتی که در آن قرار دارد، نسبت به چیزها از موضعی خاص برخوردار است. همین موضع است که نشانه را امری فرهنگی، سیال، حسی-ادراکی،

نشانه‌شناسی ساختگرا متکی بر رابطه‌ای تقابلی بود. این رابطه‌ها ما را با نظام‌های بسته و مکانیکی در حوزه معنا مواجه می‌ساختند. چرا که اغلب آنها قطب‌های معنایی از پیش تعیین شده بودند که به نوعی به اثبات آنها در متن مورد مطالعه پرداخته می‌شد. همانطور که می‌دانیم، آ. ژ. گرمس (A. J. Greimas) نظام تقابلی و دو قطبی در حوزه معنا را به «مربع معنا»

۱ که چهار قطبی است متحول ساخت. یعنی فرآیند معنا را تابع چهار گونه محتوایی دانست. ۲ اگر چه کشف مربع معنا بر فرآیندی و دینامیک بودن آن تأکید می‌کند، اما حکایت از معناهای ثابت و غیرمنعطف دارد. چرا که هر قطب یک نقطه معنایی تثبیت یافته است که کنش‌گر در آن استقرار می‌یابد، بی‌آنکه دارای انعطاف کافی جهت ارایه رابطه‌های تعاملی، هم‌سو، ناهم‌سو و ناپایدار باشد. اما نشانه معناشناسانه پساگرمسی معنا را جریان‌ی سیال می‌داند که بر اساس رابطه‌ای تنشی تعریف می‌گردد. بر این اساس نشانه پدیده‌ای است که می‌تواند از صفر تا بی‌نهایت در نوسان باشد. چنین رابطه سیالی که از تلاقی دو محور کمی و کیفی شکل می‌گیرد ارزشهای معنایی جدیدی را نیز تولید می‌کند. به راستی، چگونه فرآیند تنشی موجب سیالیت معنا می‌گردد؟ و چگونه سیالیت معنا موجب تولید ارزشهایی جدید می‌گردد. در واقع، حضور پدیداری و غیرمکانیکی نشانه‌ها سبب بروز تنش و معناهایی سیال و غیر قابل پیش‌بینی می‌گردد. بررسی چنین

عاطفی و تنشی می‌سازد. مجموعه این عناصر باعث می‌شوند تا پای پدیدارشناسی به حوزه مطالعات مربوط به نشانه باز شود؛ و نگاه پدیدارشناسانه به نشانه یعنی به جای مواجه شدن با صورتی از نشانه، در جستجوی «هستی» و یا جنبه «وجودی» نشانه بودن.

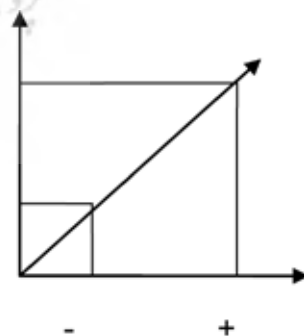
بر اساس داده‌های نشانه-معناشناختی نوین، دیگر در رابطه‌های معنایی نمی‌توان فقط عناصر گفتمانی را تابع رابطه تقابلی تثبیت شده مثل رابطه شب با روز دانست و نتیجه گرفت که گفتمان فقط از جریان تقابلی، آن هم به گونه‌ای که رابطه‌ها از نوع رابطه‌های قطبی تثبیت شده باشند، پیروی می‌کند. در نگاه پدیدارشناسانه، دیگر معنا جریانی از پیش تعیین شده، تثبیت یافته و قطعی نیست. چرا که تجربه زیستی و شهودی سبب می‌گردد تا معنا در شرایط مختلف و با توجه به نوع رابطه‌ای که با چیزها برقرار می‌کنیم، متفاوت باشد. اما باید متوجه این نکته مهم باشیم که با گذر از نشانه‌شناسی ساختگرا، که در تبعیت از نظامی سیستماتیک عمل می‌کرد، به نشانه-معناشناسی گفتمانی که براساس نظامی فرآیندی، پویا، سیال و کنش‌مدار (گفتمان زمانی شکل می‌گیرد که زبان به کنش تبدیل شود) و دارای موضع عمل می‌کند، دیگر نمی‌توانیم تولید معنا در گفتمان را محدود به رابطه‌های ساختاری تثبیت شده و کلیشه‌ای بدانیم. چرا که به قول ژ. ک. کوکه ۵ نگاه گفتمانی نگاهی است که گفتمان را «محصول عملیاتی [می‌داند] که تابع حضور یک کنش‌گر یعنی عاملی گفتمانی است که ارتباط خود با دنیایی را بیان می‌کند» (Coquet, ۱۹۹۷). ۳۵۶: «حضور» در این جا ترسیم کننده رابطه‌ای زنده است که در ارتباطی آنی با چیزها شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را محدود به رابطه‌های از قبل تعیین شده دانست. به همین دلیل است که دیگر رابطه‌های تقابلی مثل فرهنگ / طبیعت و مرگ / زندگی که از قبل شکل گرفته‌اند، نمی‌توانند پاسخگوی شرایط تولید معنای گفتمانی باشند و هیچ کس نمی‌تواند اهمیت این گفته ف. د. سوسور را نادیده بگیرد: «خلق زبان دلیلی جز این-که راه را بر تولید گفتمان بگشاید، ندارد.» ۷ با توجه به همین ویژگی‌های ناپایدار معنایی است که رابطه تقابلی جای خود را به رابطه‌های سیال می‌دهد. چنین رابطه‌ای را می‌توان رابطه‌ای تنشی دانست که از صفر تا بی نهایت در نوسان است. چرا که بر اساس فرآیند تنشی ۸ گفتمان، نوعی رابطه نوسانی نیز بین عناصر زبانی وجود دارد که رابطه تقابلی را زیر سؤال می‌برد. همان طور که می‌دانیم از نظر سوسور معنا زاینده تفاوت است و این تفاوت‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که وقتی خود هستند همه چیزهای دیگر نیستند. مثلاً وقتی می‌گوییم «میز»، به واسطه این که «میز» در تضاد با «خیز»، «تیز»، «ریز» و «چیز» می‌باشد، معنا می‌دهد. بنابراین معنای «میز» زاینده تفاوت واژگانی و دالی «میز» با همه کلماتی است که از نظر دالی میز نیستند. به همین دلیل است که رابطه‌های تقابلی سوسوری رابطه‌هایی تثبیت شده در زبان هستند. چرا که «میز»، «میز» است و جایگاه خود را دارد. علاوه بر این، ساختگرایان نیز بر رابطه‌های تقابلی از نوع تثبیت شده پافشاری می‌نمودند. از نظر آن‌ها معنا زمانی بوجود می‌آید که تفاوت و تمایز در کار باشد.

اما این تفاوت‌ها از نظر همین ساختگرایان به نوعی تغییر نیز منجر می‌شوند. مثلاً، وقتی پای نظام گفتمانی به میان می‌آید و ما از سطح جمله به سطح گفتمان می‌رسیم، دیگر معنا فقط زاینده تفاوت نیست بلکه زاینده تغییر معنای اولیه، به معنای ثانوی می‌باشد. به عنوان مثال در داستان سیندرلا، معنا فقط تابع رابطه تقابلی فقیر و غنی یا خوشبخت و بدبخت نیست. بلکه زاینده تغییر معنای بدبختی (که سیندرلا با آن مواجه است) به معنای خوشبختی بر اساس فرآیندی روایی و کنشی در پایان داستان است. یعنی نوعی عملیات دینامیک و مرحله‌ای دست به دست یکدیگر می‌دهند تا در گفتمان از معنای اولیه که بدبختی است به معنای ثانوی که خوشبختی است برسیم. به این ترتیب، علاوه بر تقابل، فرآیند و کنش هم داریم که در نهایت منجر به تغییر معنای اولیه به معنای ثانوی می‌شود. اما در این میان، فرآیند تنشی چیزی جز رابطه بین یک فشاره و یک گستره نیست. ولی اینکه چرا نظریه تنشی امروزه در مطالعات مربوط به نشانه-معناها و گفتمان از اهمیت زیادی برخوردار است پرسشی است که پاسخ به آن را باید در بعد پدیداری و وجودی نشانه یافت. همانطور که می‌دانیم از نظر ش. س. پیپرس ۹ نشانه چیزی است که تحت عنوانی یا بر اساس رابطه‌ای، چیزی را برای کسی نمایه کند. وارد شدن «کسی» پیپرسی به حوزه نشانه چیزی جز تلطیف نگاه به نشانه و اطلاق بعدی حسی-ادراکی و عاطفی به آن نمی‌باشد. به همین دلیل رابطه تنشی حضور «کسی» را در مطالعات نشانه‌ای وارد می‌کند. چرا که چنین رابطه‌ای مبتنی بر دو محور است: یکی محور فشاره که همان محور گونه‌های عاطفی است؛ و دیگری محور گستره که همان محور گونه‌های شناختی است. به عبارت دیگر، در این رابطه، کنش‌گری با بنیانهای حسی-ادراکی در تعامل با دنیا قرار می‌گیرد. در اثر همین تعامل است که دو گونه عاطفی و شناختی در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند و فرآیند تنشی شکل می‌گیرد که ارزش‌ساز است. پس می‌توان از تعامل تنشی به عنوان پایگاه ارزشهای معنایی نام برد. به عنوان مثال، در همین «ققنوس» نیما، ققنوس در تعامل با دنیا و مرغان دیگر، بر اساس ادراک حسی خود از زندگی روزمره و رنج آن می‌گریزد و دچار «مستی» می‌گردد. سپس از رابطه بین همین مستی که بالاترین جنبه حضور عاطفی است و سوختن و خاکستر شدن که اوج حضور شناختی است، ارزشی به نام تولد و زایش و خلق شکل می‌گیرد.

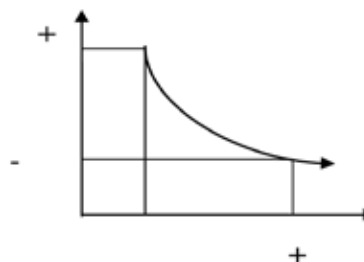
در هر حال، در نظریه فرآیند تنشی گفتمان، مسئله رابطه بین عناصر نشانه-معنایی، به گونه‌ای متفاوت از گونه‌های ساختاری و تقابلی مطرح می‌گردد. در واقع، به جای این که ما رابطه‌های تثبیت شده تقابلی داشته باشیم، رابطه‌ای نوسانی داریم. پس دیگر نمی‌توان از یک گونه تثبیت شده سخن گفت. مثال دیگری که می‌توان در رابطه با نوسان ارایه نمود مثال آب است که در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید، همان طور که در زیر صفر درجه یخ می‌زند. اما، آیا فقط می‌توان از تقابل آب یخ زده و آب جوش سخن گفت؟ در حالی که ما می‌توانیم آب در نوسان از نظر درجه‌ی حرارت بالا و پایین داشته باشیم. مثلاً آب جوش، آب گرم، آب ولرم، آب معمولی، آب خنک، آب سرد، آب یخ زده. این

در «قنوس» نیما که گفتمانی تنشی از نوع نوسانی است همین رابطه کمی و کیفی حاکم است. چرا که جهت‌گیری گفتمان جهت‌گیری قالبی از قبل تعیین شده با عناصر تثبیت یافته نیست. بلکه ما با گفتمانی مواجه هستیم که در دل خود جریان تولید را دارد. به عبارت دیگر ما با تولید دو گانه مواجه هستیم. از یک سو، گفتمانی تحت عنوان «قنوس» تولید شده است؛ از سوی دیگر همین «قنوس» در دل خود تولیدی را از عنصر خاکستر به بار آورده است. پس تولید در تولید داریم که از نشانه‌های خاص گفتمان‌های زنده یا نوسانی است. گفتمان زنده به این معنی است که زیر نگاه بیننده گفتمان جریان تولید خود را عریان نموده و به تصویر می‌کشد. در اینجا نیز قنوس، قنوس نیست. بلکه جریان عریان به تصویر کشیدن تولد یا زایش و یا تجدید و تکثیر است. در واقع قنوس نیما گفتمانی است که ما را با مفهوم هوسرلی معنا مواجه می‌سازد که در آن کنش‌گری جدا و مستقل از ابژه ارزشی نداریم. بلکه معنا جریانی است که در تباری این دو شکل می‌گیرد. به قول گرمس ما با فرآیندی مواجه هستیم که در آن «با همان شتابی که کنش‌گر به استقبال ابژه ارزشی می‌رود، ابژه ارزشی نیز به شیوه‌ای گشتالتی جهت به آغوش گرفتن کنش‌گر لحظه‌شماری می‌کند.» ۱۰ چنین تعبیری نشان می‌دهد که بر خلاف مفاهیم کلاسیک نشانه‌شناسی که کنش‌گر و کنش‌پذیر (ابژه) را دو دنیای متفاوت و مستقل یا رو در روی هم می‌داند، در مفهوم تنشی گفتمان این دو بدون هیچ برتری بر یکدیگر در تعامل کامل و حتی هم‌کنشی ۱۱ قرار دارند. در «قنوس» نیما ما با همین اتفاق تنشی مواجه‌ایم. یعنی اینکه آتش به همان اندازه مهم است که قنوس. آتش به «جهنم» تبدیل شده یعنی آتشی که به دلیل عظمت خود آغوش به روی قنوس گشوده است. خود را به روی هیبت آتش افکندن یعنی همین هم‌کنشی. گویا آتش به واسطه هیبتش خود را به قنوس نزدیک نموده است و قنوس نیز با «افکندن» خود بر آن به استقبال از آتش می‌رود. پس آتش و قنوس نه تنها دو دنیای جدا افتاده از یکدیگر نیستند، بلکه یکدیگر را کشف می‌کنند. و این همان معنای پساساختاری، غیرتجویزی و سیالی است که نشانه-معناشناسی پساگرمسی ۱۲ در صدد ارائه آن است. آتش بزرگ می‌شود (جهنم) تا قنوس را در کام خود بگیرد و قنوس فرود می‌آید تا آتش را به آغوش بکشد. به همین دلیل است که ما با نوعی هم‌کنشی مرغ و دنیا مواجه هستیم. گویا که دیگر رابطه بین سوژه و ابژه مطرح نیست. بلکه جریانی بیناکنشی رخ می‌دهد که طی آن کنش‌گران (مرغ و آتش) به هم‌سوئی و هم‌ترازی رسیده‌اند. نتیجه چنین هم‌کنشی ایجاد توانشی زیبایی‌شناسانه در گفتمان است. این توانش شدن شدن دو کنشگر یعنی آتش و مرغ در یکدیگر و پدیدار شدن خاکستر به عنوان نشانه‌ای جدید، که قابل تعبیر به اندوختن خاکستر تن توسط قنوس است، مبنای خلق ارزشی جدید به نام جوجه‌هاست. پس، توانش زیبایی‌شناختی که همان قدرت با آتش در آمیختن و یکی شدن است نه تنها در خدمت اسطوره‌سازی، بلکه در خدمت زایش، تولد و تجدید حیات نیز است. اینک، با توجه به توضیحات بالا می‌توان رابطه تنشی یا نوسانی حاکم بر قنوس را در این گفتمان نیمایی بر اساس محور X و Y مورد بررسی قرار داد. در حقیقت ما یک گونه کمی داریم که

دیدگاه نشان می‌دهد که بین آب یخ زده و آب جوشیده درجات دمای متفاوتی وجود دارد که سبب نوسان در حضور نشانه‌های آب می‌گردد. علاوه بر این، با توجه به اینکه در چه نقطه جغرافیایی قرار داریم، میزان حرارت لازم برای به جوش آمدن آب متفاوت است. از همین مثال می‌توان استفاده نمود و عناصر چهارگانه‌ای که در هنر و ادبیات کاربرد زیادی دارند را نیز نشان داد. این عناصر ما را یک پله از نوسان نیز جلوتر می‌برند. به این معنا که عناصری که هم‌جنس نیستند اما متعلق به طبیعت می‌باشند در رابطه با یکدیگر قرار می‌گیرند و نوعی رابطه معنایی جدید را بوجود می‌آورند. به عنوان مثال، ما می‌دانیم که آب از حجم و گستردگی بالایی برخوردار است. در حالی که آتش دارای گستردگی کمتر ولی انرژی و فشار بیشتری است. آب باید از حجم بسیار بالایی برخوردار باشد تا انرژی قابل توجهی را تولید کند. اما آتش با حجم بسیار پایین قادر به تولید انرژی بسیار بالاست. و یا هوا، که گستره بسیار زیادی دارد ولی فشار آن، آن قدر کم است که قابل احساس نیست. اما در مقابل آن، خاک یا زمین دارای گستردگی کمتر، اما فشار بالاست؛ یک قطعه زمین می‌تواند به سرعت به چشم بیاید. از این رابطه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که در رابطه نوسانی بین نشانه‌ها، ما دو دسته نشانه داریم: یک دسته آن نشانه‌های کمی هستند که دارای گستردگی زیاد یا گستردگی کم هستند و دسته دیگر نشانه‌های کیفی هستند که دارای فشار بسیار بالا یا بسیار اندک می‌باشند. به این ترتیب، وقتی این عناصر در گفتمان قرار می‌گیرند نوعی رابطه کمی و کیفی از نوع نوسانی را بوجود می‌آورند که به هیچ وجه تثبیت شده نمی‌باشند. کیفیت همان گونه عاطفی است که حالات درونی کنش‌گران دارد و کمیت همان گونه شناختی است که برون را به تصویر می‌کشد. برای نشان دادن هر چه بهتر این رابطه نوسانی و سیالی، می‌توان از محور X و Y کمک گرفت. همان‌طور که می‌دانیم دو نوع رابطه از طریق محور X و Y بدست می‌آید که می‌توان آن را رابطه هم‌سو و یا ناهم‌سو یا هم‌گرا و واگرا نامید. رابطه هم‌سو یا هم‌گرا، رابطه X و Y زیر است.



و رابطه ناهم‌سو یا واگرا (ناهم‌گرا) رابطه X و Y زیر :



نوسان یک به بی‌نهایت یا کوچک به بزرگ است که در متن به واسطه استقبال از هیبت آتش و دوری گزیدن از زندگی مادی نشان داده شده. این نوسان، توان خاکستر نمودن را داراست. و یک گونه کیفی در محور عمودی داریم که مستی مرغ (ققنوس) است که وقتی به بی‌نهایت می‌رسد، حکایت از توان مرغ در به آغوش کشیدن آتش، سوختن، خاکستر و تکثیر شدن را دارد. از تلاقی این دو گونه، ارزشی تحت عنوان زایش یا «جوجه‌هاش» پدید می‌آید. از سوی دیگر ما هر چه از مرغ مست یا مرغ معنا فاصله بگیریم، به سمت خاکی شدن (دنیایی‌شدن) و مرغ‌های معمولی که در گفتمان «مرغ رنج» نامیده شده‌اند، نزدیک می‌شویم. این سقوط کیفی، یعنی تنزل ارزش معنایی. در محور افقی نیز همین اتفاق رخ می‌دهد. یعنی ما هر چه از آتش، سوختن و خاکستر اندوختن دور شویم، از کمیت کاسته می‌شود و ما به مرغ زمینی یعنی مرغ ماندن و آنچه که در گفتمان «خواب و خورد» نامیده می‌شود، نزدیک می‌شویم. از تلاقی این دو گونه کمی و کیفی در تنزل است که ارزش منفی نازایی یا مرگ به وجود می‌آید.

«حس می‌کند که زندگی او چنان

مرغان دگر ار بسر آید

در خواب و خورد او،

رنجی بود کز آن نتوانند برد نام.»

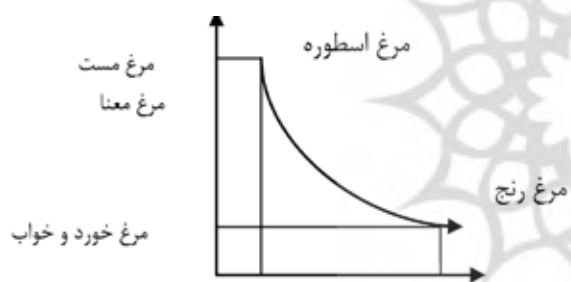
در این‌جا همان‌طور که مشاهده می‌نماییم، محدودیت، یعنی عدم توانایی تکثیر از سوی مرغان زمینی یا مرغان خواب و خورد نشان داده شده است. و این یعنی تنزل کمی حضور. از سوی دیگر، نقطه مقابل همین تنزل، نوسان صعودی به سوی تکثیر و تولد می‌باشد که نشان دهنده نوعی گشایش و گستره بالا در گفتمان و تولید است.

«باد شدید می‌دمد و سوخته‌ست مرغ

خاکسترش را اندوخته‌ست مرغ

پس جوجه‌هاش از دل خاکسترش به در.»

اما با توجه به ویژگی‌های ققنوس، نمی‌توانیم تعامل تنشی را بدون در نظر گرفتن دیدگاه حماسی مورد مطالعه قرار دهیم. در این حالت، به رابطه‌ای معکوس و ناهم‌سو می‌رسیم. چرا که ققنوس مرغ مستی است که در حرکتی حماسی و قهرمانانه خود را بر آتش می‌افکند و به زندگی دنیایی خود پایان می‌دهد. یعنی از گستره حیات مادی می‌کاهد و اسطوره‌آفرینی می‌کند. در حالی که مرغان دیگر غرق خوردن و خوابیدن هستند و جز به حیات مادی نمی‌اندیشند. پس هر چه در محور کیفی اوج و فشاره و مستی از طرف ققنوس داشته باشیم، در محور کمی تحت تأثیر دیدگاه حماسی، او زندگی مادی خود را کوتاه نموده به آن پایان می‌بخشد. و بالعکس، مرغان دیگر که در محور کیفی از مستی و معنویت دورند، در محور کمی بر حیات مادی خود می‌افزایند و به رنج بودن استمرار می‌بخشند. این رابطه تنشی را می‌توان در طرح‌واره تنشی زیر به نمایش گذاشت. پس دیدگاه حماسی در اینجا کوتاه کردن حیات مادی و دیدگاه مادی بر طول حیات مادی افزودن است. و مرغ مست بودن یعنی در اوج لذت عاطفی و معنوی به سر بردن. از رابطه بین مستی ققنوس و حماسی گشتن او ارزشی اسطوره‌ای شکل می‌گیرد که تولد و زایش را به ارمغان می‌آورد. در حالیکه از تعامل دیدگاه مادی و خورد و خواب ارزشی منفی تحت عنوان رنج و عذاب شکل می‌گیرد. این موضوع به خوبی نشان می‌دهد چگونه فرآیند تنشی ارزش سازی می‌کند.

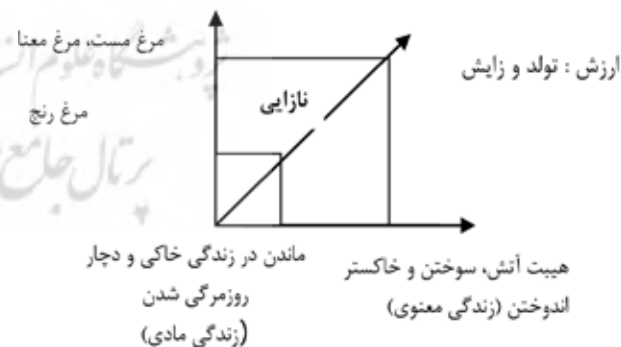


دیدگاه حماسی (پایان بخشیدن به حیات مادی)
دیدگاه مادی (افزایش طول عمر)

نظام ارزشی گفتمان

نشانه- معناسازی گفتمان در بر گیرنده سه نوع نظام ارزشی است:

۱. نظام ارزشی زبان‌شناسانه که در آن ارزش مبتنی بر تفاوت است. به دیگر سخن، هر تفاوت معنایی می‌تواند به مثابه یک ارزش تلقی گردد. در واقع، نشانه‌ها در ارتباط با یکدیگر معنایی را به وجود می‌آورند که می‌توانند از یکدیگر متفاوت باشند و از همین تفاوت‌هاست که ارزش شکل می‌گیرد. به عنوان مثال، در همین داستان سیندرلا از تفاوت بین وضعیت ظاهری سیندرلا (سر و وضع و لباس و سکونت در اتاق زیر شیروانی) و ناخواهری‌های او، دو معنای متفاوت فقر و ثروت یا رنج و خوشبختی حاصل می‌گردد. این تفاوت‌ها می‌توانند ارزش‌های مثبتی مانند انسانیت و منفی مانند حسادت و کینه‌ورزی را تولید کنند. به عقیده دنی برتران: «ارزش را نمی‌توان به خودی خود به مفهوم یک واژه تعبیر نمود، اما می‌توان آن را به واسطه تفاوتی که با ارزشهای



عبارت «به در» نشان می‌دهد که آغاز گشایش یا آغاز تکثیر راهی است بی‌پایان. پس در اینجا، از نظر معنایی در اوج قرار می‌گیریم. در حقیقت، ما در این‌جا هم با آغاز تولد و هم با استمرار آن مواجه هستیم در حالی که در مرغان زمینی تولد تضمین‌کننده استمرار نیست. بر این اساس، رابطه تنشی در گفتمان نیما را می‌توان بر روی محور X و Y نشان داد. این رابطه از نوع هم‌سو می‌باشد. چون هر چه عنصر کیفی اوج می‌گیرد، عنصر کمی نیز اوج می‌گیرد. و بالعکس هر چه عنصر کیفی سقوط کند عنصر کمی نیز سقوط می‌کند.

نهفته در مفهوم واژه‌های دیگر ایجاد می‌کند، شناخت. این ارزشها یا نزدیک به هم یا قابل مقایسه با هم یا در تقابل با یکدیگر قرار دارند.» ۱۳

۲. در نظام ارزشی اقتصادی، ارزش آن چیزی است که بر اموال مادی اطلاق می‌گردد و تضمین کننده شرایط تبادل آنها در چرخه ارتباطی است. در چنین نظامی ارزش بر اساس مبادله، مذاکره، گفتگو، هدیه، پیشکش، کمک، دین و غیره تحقق می‌یابد. مهمترین ویژگی قابل ذکر برای این نظام ارزشی این است که دو گونه ارزشی قابل مذاکره و مبادله برابر تلقی گردند. در غیر این صورت، چرخه ارتباطی ارزشها دچار نقصان شده و در آن ایجاد خلل می‌گردد. به عنوان مثال، در قصه علاءالدین و چراغ جادو نابرابری ارزشی بین دو چراغ مبادله شده حکایت از چرخه ارزشی معیوبی دارد که نظام گفتمانی باید راههای ترمیم آن را پیش‌بینی نماید. به همین دلیل، در این گفتمان، جریان روایی در خدمت بازگرداندن ایژه ارزشی به جایگاه اولیه خود است.

۳. نظام ارزشی مرامی-اخلاقی یا زیبایی شناسانه که در آن ارزش مبتنی بر مرام است. در یک نظام مرامی، دو مفهوم بسیار مهم وجود دارد: «ایده‌آل» و «دیگری». در این حالت، مرام، ارزشی است که دارای فایده باشد. اگر برای دیگری همان جایگاه ارزشی را قابل باشیم که برای خود قابل هستیم، و کنش‌های ما در جهت خدمت به هم‌نوع و دفاع از ارزشی جمعی باشند، ما در نظام ارزشی مرامی قرار داریم. در این نظام، ارزش بر اساس دو محور جانشینی و هم‌نشینی عمل می‌کند. در واقع، کنش‌گر بر اساس محور جانشینی نوعی ارزش را که با مرام فردی یا اخلاق و باور اجتماعی او هماهنگی دارد انتخاب و سپس بر اساس محور هم‌نشینی زبانی که همان فرآیند پویای تحقق بخشیدن به آن است، همه توانش‌های خود را بکار می‌گیرد. ژاک فونتنی (J. Fontanille) معتقد است که «در اولین گام، باید تعریف نظام مرامی را مبتنی بر دیدگاه روابط هم‌نشینی که آفریننده کنش‌های نشانه-معناشناختی است، دانست: این کنش‌ها در خدمت جریانی است که زنجیره ارزشی در گفتمان‌ها را رقم می‌زند.» ۱۴. پس برای تحقق نظام مرامی، نیاز به کنش‌گری است که خود را متعهد به انجام کنشی می‌یابد. چنین کنشی با توجه به ماهیت نظام مرامی در خدمت یک ایده‌آل و دیگری بوده و فایده‌ای جمعی دارد. بر این اساس، در نظام مرامی، کنش در خدمت خود بودن، نیست، بلکه دفاع از ارزشی است که برای دیگران مفید است.

در گفتمان نیمایی، ضرورت گریز از رنج روزمرگی است که ققنوس را متعهد به کنش می‌کند. چرا که بدون چنین تعهدی نابودی ققنوس حتمی است. همانطور که شاهدیم، در اینجا مبنای کنش یک «حس» است که بر جنبه پدیداری حضور ققنوس تأکید دارد.

«حس می‌کند که زندگی او چنان

مرغان دیگرار بسر آید

در خواب و خورد او،

رنجی بود کز آن نتواند برد نام.»

اگر چه کنش ققنوس امری فردی است، اما نتیجه آن نفعی همگانی ایجاد می‌کند. چرا که از سوختن اوست که تولد، زایش و استمرار حیات تحقق می‌یابد. به همین دلیل است که ققنوس را مرگی مرام‌گرا و در خدمت دیگری (اجتماع) می‌دانیم.

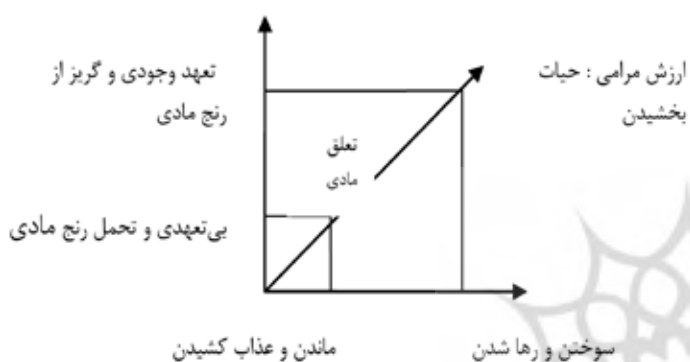
« باد شدید می‌دمد و سوخته‌ست مرغ»

خاکستر تنش را اندوخته‌ست مرغ!

پس جوجه‌هاش از دل خاکسترش بدر.»

اینک با توجه به توضیحات بالا، می‌توان مربع تنشی-ارزشی را که نشان دهنده حضور مرامی ققنوس است رسم نمود. این محور تنشی نشان می‌دهد که ققنوس با تکیه بر بالاترین درجه تعهد وجودی، که همان پشت کردن به زندگی مادی و رنج‌های آن است، در بالاترین نقطه محور کیفی قرار می‌گیرد. همین تعهد وجودی و اخلاقی سبب می‌گردد تا در محور کمی ققنوس به بالاترین درجه از کنش، که خود را بر هیبت آتش افکندن است، دست یابد. این کنش همان چیزی است که خاکستر و سوخته شدن را به دنبال دارد و در نهایت به تولید ارزشی مرامی که همان تولد، استمرار و تجدید حیات است، منجر می‌گردد.

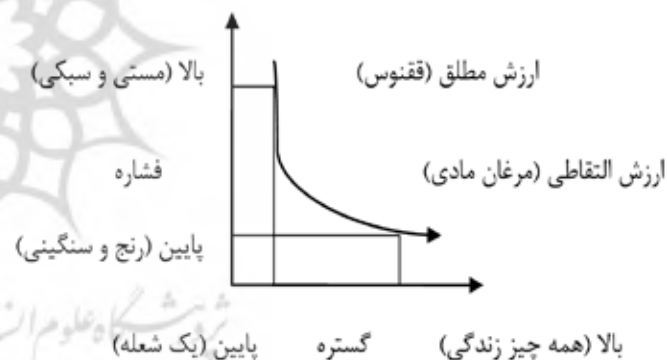
در نشانه-معناشناسی گفتمان، سه نظام ارزشی مورد اشاره در



بالا در ارتباط با یکدیگر و در رابطه‌ای تعاملی عمل می‌کنند. چرا که؛ الف. مفهوم ارزش در درون زبان شکل می‌گیرد، ب. هر کنش‌گر در تعامل با کنش‌گران دیگر قرار دارد و به همین دلیل وارد فرآیند روایی می‌شود که در آن همه چیز مبتنی بر چگونگی مبادله ارزشهاست، ج. و بالاخره، گفتمانها محل شکل‌گیری و بروز ارزشهای اخلاقی، مرامی و زیبایی شناسانه هستند. به عنوان مثال، در قصه چوپان دروغگو، روستائیان کنش‌گرانی هستند که بر اساس تعهدی اخلاقی و باوری مرامی با شنیدن فریادهای چوپان به کمک او می‌شتابند. به این ترتیب، ارزشی تحت عنوان فداکاری و کمک به هم‌نوع در پاسخ به فریادهای کمک طلبی چوپان شکل می‌گیرد. همین ارزش ما را وارد نظام مبادله ارزشها نیز می‌کند، چرا که کمک به هم‌نوع به عنوان دینی تلقی می‌گردد که کنش‌گران به یکدیگر دارند. علاوه بر این، چنین ارزشی بر اساس نوعی مرام جمعی و باور اخلاقی و زیبایی‌شناختی شکل می‌گیرد که همان روحیه فداکاری و معرفت انسانی است. اما به محض اینکه باور مرامی به دلیل تکرار دروغ از ناحیه چوپان کارایی خود را از دست می‌دهد، روستائیان نیز خلع کنش می‌شوند و فرآیند کنشی-مرامی از حرکت باز می‌ایستد. اما نکته‌ای که در رابطه با بحث ارزش باید به آن دقت نمود این است که هر ارزشی برای اینکه بتواند در زبان تحقق یابد باید از ناحیه نیرویی که فرارزش ۱۵ خوانده می‌شود، مورد حمایت قرار گیرد. همین فرارزش است که تضمین کننده حیات ارزشهای زبانی است، چرا که پایگاهی است که ارزشها از آنجا تولید می‌گردند. در همین قصه چوپان دروغگو، آنچه که تضمین کننده ارزشی مثل فداکاری و کمک به

هم‌نوع است، فالارزشی تحت عنوان باور فرهنگی و مرام جمعی است.

همانطور که اشاره شد، نظام تنشی گفتمان دارای دو وجه فشارهای و گستره‌ای است. وجه فشارهای سبب فشردگی عناصر و قبض آنها می‌شود و وجه گستره‌ای سبب گسترده‌گی عناصر و بسط آنها می‌گردد. هرچه عناصر گفتمانی فشرده و منقبض‌تر بروز نمایند، حکایت از شتاب بیشتر در تحقق کنش دارند. و هرچه این عناصر منبسط‌تر و گسترده‌تر بروز نمایند، سبب کنشی در تحقق کنش می‌گردند. علت این تفاوت عملکرد در این است که عناصر فشارهای عناصری کیفی و عاطفی هستند که با حالات روحی و عاطفی عوامل گفتمانی مرتبط هستند. در حالی که عناصر گستره‌ای عناصری کمی و شناختی هستند و با شرایط استدلالی و شناختی عوامل گفتمانی در ارتباط هستند. ک. زیلببرگ بنیان‌گذار نظریه تنشی در نشانه-معناشناسی معتقد است که «هر متن محل تلاقی دو نوع ارزش است که عبارتند از ارزشهای مطلق و ارزشهای التقاطی. ارزشهای مطلق ارزشهایی هستند که از فشاره بسیار بالا و از گستره بسیار پایین برخوردارند. و ارزشهای التقاطی ارزشهایی هستند که از فشاره بسیار پایین و از گستره بسیار بالا برخوردارند.» ۱۶ جهت نشان دادن تلاقی این دو ارزش در نظام تنشی و همچنین رابطه بین فشارها و گستره‌ها در این نظام، می‌توان مجدداً از محور X و Y که در نشانه-معناشناسی مربع تنشی ۱۷ معنا نامیده می‌شود، استفاده نمود.



همانطور که در بالا اشاره نمودیم، ققنوس نیما مرغی حماسی است که از نظر کیفی در اوج مستی یا معنا به سر می‌برد و از نظر کمی نگاه مادی را به حداقل کاهش می‌دهد تا حماسه به بهترین شکل ممکن تحقق یابد. در واقع، ققنوس، به همه ارزش‌های مادی مثل خوردن، خوابیدن، پریدن، خواندن و غیره، پشت می‌کند. او فقط به یک چیز می‌اندیشد: رهایی از تکرارهای بیهوده. ارزش مطلق در اینجا برابر است با «یک شعله را به پیش».

«او، آن نوای نادره، پنهان چنانکه هست، از آن مکان که جای گزیده‌ست می‌پرد. در بین چیزها که گره خورده می‌شود با روشنی و تیرگی این شب دراز، می‌گذرد.»

یک شعله را به پیش می‌نگرد.»

و بنا بر این ققنوس مرغ ارزشی مطلق‌گرا و مرغان دیگر که مرغان

خوردن و خوابیدن و پریدن و غرق در زندگی روزمره‌اند، مرغان ارزشی التقاطی هستند که همه چیز زندگی را با هم می‌خواهند و جسارت غلبه بر رنج روزمره‌گی را ندارند. چرا که در اوج مادیت به سر می‌برند و از مستی و معنا به دورند. سنگینی زندگی بر این مرغان خور و خواب حکایت از کنشی حرکت آنها و تبعیت از منطق احتیاط دارد. حماسه با محتاط بودن و منطق شناختی داشتن در منافات است. و اگر ققنوس حماسه می‌آفریند به این دلیل است که مرغی پدیداری می‌شود یعنی لباس منطق استدلالی و شناختی را از تن به در می‌کند تا سبک‌بال گشته و خود را به راحتی بر هیبت آتش بیفکند. این همان نگاه ارزشی مطلق‌گراست که از همه ناصافی‌ها مبرا می‌گردد تا خالق حیاتی دیگر (جوجه‌هاش) گردد.

سپهرنشانه‌شناسی گفتمان و ارزش

از دیدگاه سپهرنشانه‌شناسی نیز، گفتمان ققنوسی ترسیم‌کننده سه سپهر ارزشی است که با نفوذ در یکدیگر رابطه‌ای تراسپهری را می‌سازند که می‌توان آن را آنگونه که لتمان باور دارد محل «گفت و گویی» ۱۸ پایان‌ناپذیر دانست. در حقیقت، ققنوس متعلق به سپهری عمومی و همگانی است که در آن زندگی روزمره جاری می‌باشد: «بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان». این مکان همان سپهر بنیادی است که ققنوس همانند دیگر مرغان در آن ریشه دارد. پس مکانی مشترک بین مرغان وجود دارد که زندگی در آن جاری است. اما این مکان همانطور که در بالا اشاره نمودیم مکانی مادی تلقی می‌شود که معرف ارزشهای کمی است. به همین دلیل است که ققنوس به دنبال مرز گشایی و گسترده‌گی سپهری است که خود را در آن زندانی حس می‌کند: «از آن مکان که جای گزیده‌ست می‌پرد». و به این ترتیب ققنوس همه دیگر مرغانی را که با آنها سپهر مشترک داشته است، ترک می‌کند. در چنین وضعیتی، مکان خودی به مکانی خصمانه تبدیل می‌گردد: «جایی که نه گیاه در آنجاست، نه دمی ترکیده آفتاب سمج روی سنگهاش» و همین امر سبب گریز ققنوس و توسعه مرزهای مکانی او می‌گردد. حوزه نشانه-معنایی دومی که ققنوس در آن جای می‌گیرد مرزی است که بین مکان خاص و مکان عمومی قرار دارد؛ یعنی مکان «شدن» را از مکان تکرارهای بی‌معنا و بی‌نشان جدا می‌کند. در اینجا ما با نوعی حضور بیناسپهری مواجه هستیم که دارای ویژگی دوسویه است. یعنی این که ققنوس در مرزی استقرار می‌یابد که همانند پیکانی دوسر است: یک سر آن به سوی دنیای روزمرگی و عاداتهای مادی و سر دیگر آن به سوی رهایی است: «وز روی تپه‌ها». ما چنین مکانی را که عبور از ارزش مادی به ارزشی اسطوره‌ای را میسر می‌سازد، مکانی ترارزشی می‌خوانیم: پشت سر ققنوس دنیای عاداتها و در جلوی روی او دنیای معنا قرار دارد. تپه‌هایی که ققنوس بر روی آن استقرار یافته است مکانی تراسپهری است که بین دو حوزه فرهنگی متفاوت قرار گرفته است. به عقیده لتمان: «حرکت و جایجایی به سوی نقطه‌ای مرکزی شکل می‌گیرد که راز موفقیت نظام‌های نشانه-معنایی در گرو آن است.» ۱۹ و بالاخره حوزه سوم سپهری متعالی است که معرف ارزشهای کیفی و نوین و متفاوت می‌باشد: «مکان زآتش تجلیل یافته». در چنین مکانی است که ققنوس به تعادل

کننده کنش‌گری است که « قادر است تجربه زیستی خود را مورد ارزیابی و نقد قرار دهد» (Coquet) (p. ۸, همان). ققنوس از مرحله کنش نیز عبور می‌کند و با بر « روی هیبت آتش» افکندن خود به شوش‌گری تبدیل می‌گردد که حضور اسطوره‌ای خود را بر همگان هویدا می‌سازد. به این ترتیب است که از ترکیب آتش و مرغ، سپهری متعالی شکل می‌گیرد که مرکز آفرینش و تجدید حیات است.

هم‌سو و ناهم‌سو را می‌آفریند. و بالاخره همین جریان‌ها هستند که سبب تولید ارزش‌هایی آفرینشی، اسطوره‌ای، مرامی، مطلق و متعالی می‌گردند. همانطور که دیدیم، فرآیند تنشی گفتمان سیالیت معنا را در پی دارد. و سیالیت معنا سبب سیالیت ارزش می‌شود. به همین دلیل است که در نشانه-معناشناسی سیال با معناهای در حال «شدن» مواجه‌ایم و نه با معناهای شکل گرفته. مهمترین دستاورد نظام تنشی و ارزشی گفتمان این است که معنا را مبتنی بر رابطه‌های صرف مفهومی و انتزاعی نمی‌داند. بلکه آن را جریانی می‌داند که بر اساس تجربه زیستی و پدیداری کنش‌گران در فرآیندی پویا و سیال بدست می‌آید. به همین دلیل است که در چنین نظامی ما با جریان معناسازی مواجه هستیم که بر اساس تجربه شهودی، حضور حسی-ادراکی، بافت، شرایط، موقعیت، فرهنگ، جهت‌مندی، و موضع‌گیری کنشی در گفتمان حاصل می‌گردد.

و تعالی می‌رسد. در این سپهر نشانه‌ای است که زایش رخ می‌دهد و آفرینش صورت می‌پذیرد. در همین سپهر است که ققنوس اسطوره میشود، یعنی به فرارزشی تبدیل می‌گردد که ضامن استمرار حیات ارزشها یعنی تولد و خلق است. اتفاق مهمی که رخ می‌دهد این است که سپهر بی‌کنشی به سپهر کنشی و سپس سپهر شوشی تبدیل میگردد. مکان بی‌کنشی مکانی است که کنش‌گران آن خنثی هستند چراکه به قول ژ. ک. ککه فقط نقش زنده بودنشان را ایفا میکنند. در حالی که سپهر کنشی ترسیم

نتیجه

بررسی تنشی ققنوس نیما نشان داد که دیگر نمی‌توان نشانه‌ها را گونه‌هایی مکانیکی، کلیشه‌ای و دارای معناهای تثبیت شده دانست. بلکه با فرآیندی مواجه هستیم که ما را با تجربه ناب کنش‌گر و جریان زنده شکل‌گیری ارزش‌ها مواجه می‌سازد. این همان چیزی است که ما آن را بعد پدیداری نشانه نامیدیم. این مطالعه نشان داد که جریان معناسازی جریانی پویا و سیال است و راه نشانه‌راهی بی‌پایان. همانطور که مشاهده نمودیم، در فرآیند تنشی دیگر از رابطه تقابلی خبری نیست. چرا که ققنوس از مرغ تا ققنوس شدن و از ققنوس تا اسطوره شدن راهی پر فراز و نشیب را می‌پیماید. منشأ چنین حرکتی را باید در تجربه حسی و پدیداری ققنوس جست. همین تجربه حسی است که ققنوس را به کنش‌گری ناآرام تبدیل می‌کند و راه را بر فرآیند تنشی می‌گشاید. فرآیند تنشی نیز به نوبه خود جریان‌هایی گسترده‌ای (کمی و شناختی)، فشاره‌ای (کیفی و عاطفی)،



پیوست:

بسته‌ست دمبدم نظر و می‌دهد تکان

چشمان تیزبین.

وز روی تپه‌ها،

ناگاه، چون بجای پر و بال می‌زند

بانگی برآرد از ته دل سوزناک و تلخ،

که معنیش نداند هر مرغ رهگذر،

آنکه ز رنجهای درونیش مست،

خود را به روی هیبت آتش می‌افکند.

باد شدید می‌دمد و سوخته‌ست مرغ.

خاکستر تنش را اندوخته‌ست مرغ!

پس جوجه‌هاش از دل خاکسترش بدر.

ققنوس^{۲۰}

ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازۀ جهان،

آواره مانده از وزش بادهای سرد،

بر شاخ خیزران،

بنشسته است فرد.

بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان.

او ناله‌های گمشده ترکیب می‌کند،

از رشته‌های پاره صدها صدای دور،

در ابرهای مثل خطی تیره روی کوه،

دیوار یک بنای خیالی

می‌سازد.

از آن زمان که زردی خورشید روی موج

کمرنگ مانده است و به ساحل گرفته اوج

بانگ شغال، و مرد دهاتی

کرده‌ست روشن آتش پنهان خانه را.

قرمز به چشم، شعله‌ی خردی

خط می‌کشد به زیر دو چشم درشت شب

وندر نقاط دور،

خلقند در عبور.

او، آن نوای نادره، پنهان چنان که هست،

از آن مکان که جای گزیده‌ست می‌پرد.

در بین چیزها که گره خورده می‌شود

با روشنی و تیرگی این شب دراز،

می‌گذرد.

یک شعله را به پیش

می‌نگرد.

جایی که نه گیاه در آنجاست، نه دمی

ترکیده آفتاب سمج روی سنگه‌اش،

نه این زمین و زندگی‌اش چیز دلکش است

حس می‌کند که آرزوی دگر مرغ‌ها چو او

تیره‌ست همچو دود. اگر چند امیدشان

چون خرمنی ز آتش

در چشم می‌نماید و صبح سفیدشان.

حس می‌کند که زندگی او چنان

مرغان دیگر ار بسر آید

در خواب و خورد او،

رنجی بود کز آن نتواند برد نام.

آن مرغ نغزخوان،

بر آن مکان ز آتش تجلیل یافته،

اکنون، به یک جهنم تبدیل یافته،

پاروقی‌ها:

۱. Carré sémiotique

۲. رجوع شود به حمید رضا شعیری، مبانی معناشناسی نوین، تهران سمت، ۱۳۸۱.

۳. Dimension tensive ou parcours tensif

۴. Univers de sémiosis

۵. Coquet. Cl. J

۶. Cf. Coquet J. Cl., (۱۹۹۷), La quête du sens, Paris, PUF, p. ۳۵

۷. Cf. Saussure F. de, (۱۹۸۱), Msfr. Cité par P. Wunderli, Saussure-Studien..., Tubingen, p. ۲۷۲.

۸. حمید رضا شعیری، تجزیه و تحلیل نشانه- معناشناختی گفتمان، تهران، سمت، ۱۳۸۵.

۹. Ch. S. Peirce

۱۰. Cf. Greimas A. J., (۱۹۸۷), De l'imperfection, Paris, Pierre Fanlac, p. ۲۸.

۱۱. Co-action

۱۲. Sémiotique post-greimassienne

۱۳. Cf. Bertrand D., (۲۰۰۰), Précis de sémiotique littéraire, Paris, Nathan, p. ۲۰۷.

۱۴. Cf. Fontanille J., (۲۰۰۸), "Pratique et éthique : la théorie du lien", in Protée, vol. ۳۶, n° ۲, Université du Québec à Chicoutimi, p. ۱۳.

۱۵. Valence

۱۶. Cf. Zilberberg Cl., (۲۰۰۶), «Retour sur bonne pensée du matin de Rimbeau», Nouveaux actes sémiotiques, n° ۱۰۷, ۱۰۸, Limoges : PULIM, p. ۲۷.

۱۷. Carré tensif

۱۸. Cf. Lotman Y. (۱۹۹۹), La sémiosphère (traduction française), Limoges, PULIM, p. ۳۸.

۱۹. همان

۲۰. سیروس طاهباز، مجموعه‌ی کامل اشعار نیما یوشیج، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۵، ص. ۷۰۷.